

جنگ ۳۳ روزه  
برگرفته از گفت‌وگو با شهید قاسم سلیمانی:  
به دلیل تدابیری که حزب... انجام داده بود حداقل آسیب را دید و یا می‌توان گفت در لحظات اولیه هیچ آسیبی ندید. دشمن بعد از ده روز اعلام کرد بانک اهداف من تمام شد، یعنی معنایش این بود که تمام اهداف موجودی که مربوط به حزب... وجود دارد را منهدم کرده‌ام! اما بعد معلوم شد که به دلیل اقدامات و ابتکارانی که حزب... قبل از شروع عملیات خودش، در پیش‌بینی عکس‌العمل دشمن انجام داده بود، همه آنچه اسرائیل انجام داده بود، خلاف تصوراتشان بود.

# ج‌ام‌د‌ای

شاپا: ۳۶۳۷۰-ISSN۱۷۳۵۰۰۰۰  
پایگاه اطلاع‌رسانی:  
www.jamejamdaily.ir  
پست الکترونیکی:  
info@jamejamdaily.ir

سه‌شنبه ۱۷ دی ۱۳۹۸ | ۱۱ جمادی الاولی ۱۴۴۱ | ۲ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۵۷۰ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Tuesday - 2020 January 7

تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۳۹  
تلفن: ۰۲۱ - ۲۳۰۴۰۰۰ | دوزنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲  
سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ | کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳۰  
امور مشترکین: ۴۴۲۲۹۳۰ | سازمان آگهی‌ها: ۴۹۰۵۰۰۰  
پیامک: ۳۰۰۱۱۲۴۰ | روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲  
چاپ: به‌صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام‌جم)

فرازهایی از شهید قاسم سلیمانی:  
خدایا! به آن تپش قلب‌ها قسمت می‌دهیم!  
خدایا! به آن نمازهایی که در کنار این نهرها خوانده شد!  
خدایا! به آن جوان‌های عاشقی که توی این سنگرها و کنار این نهرها شهید شدند!  
خدایا! به آن پیکرهایی که از «اروند» برنگشتند!  
خدایا! آخرت ما را ختم به شهادت کن!  
خدایا! به این آبی که بچه‌ها در آن حرکت کردند قسمت می‌دهیم!  
جز شهادت برای ما نخواه ...

## سردار ساده غیر معمولی

من همیشه سعی کرده‌ام آدم معمولی نباشم. لااقل رفتار آدم‌های معمولی را نداشته باشم. کارهایی بکنم که آدم‌های عاقل معمولی اسمش را بگذارند «دیوانگی» و مجنون خطابم کنند، جنون برای خودش عالمی دارد. یک جور دیوانگی که از عشق سرچشمه بگیرد و دستت را بگیرد و از جرگه آدم‌های معمولی سواست کند، شاید به همین خاطر است که از صدرا خوشم می‌آید.

علی رزوف

روزنامه‌نگار

صدرا طوری معمولی نیست که آدم‌های عاقل معمولی در برخورد اول جنون را در چشم‌هایش می‌بینند. روز اول که گروهش را براریم شرح داد و من دست برادری دادم که اگر کاری از دستم برآید دریغ نکنم، نمی‌دانستم باید در «نخيله» چه کرد. فقط از معمولی نبودن و دیوانگی یک جمع عاشق خوشم آمد. صدرا می‌گفت: ما قرار نیست هیچ وقت کار اقتصادی بکنیم. قرار نیست برای طرح‌هایمان پول بگیریم. من دوست دارم گروه‌مان به یک قدرت معنوی برسد که ورای قدرت‌های مادی و پول باشد. دوست دارم فقیرترین و قدرتمندترین گروه دنیا باشیم. صدرا و

گروهش طرح‌های زیادی را در فضا‌های مختلف انجام داده‌اند که همه دیده‌اند و هیچ کس نمی‌داند کار چیست. چون در قاموس آنها اوج شهرت گمنامی است و هیچ‌جا نامی از خود به جا نمی‌گذارند. الان که دارم این یادداشت را می‌نویسم نمی‌دانم که دارم به اصل اول اساس‌نامه این گروه که گمنامی است خیانت می‌کنم یا فقط شرح دیوانگی و معمولی نبودن را برای مخاطبان عاقل معمولی می‌نویسم.



دم ظهر که صدای پیام‌های گروه مجازی نخيله کلافه‌ام کرده بود، گوشی‌ام را برداشتم که گروه را بگذارم روی حالت بی‌صدا اما پیام‌ها چشم‌هایم را گرد کرد. بچه‌های گروه عکس یک کامیون سفید را گذاشته بودند و از دكور زند صحبت می‌کردند. از کامیونی که قرار است پیکر حاج قاسم و ابومهدی و بقیه شهیدا را حمل کند و کار کل‌آرایی و تزیینش را قرار است بچه‌های نخيله انجام دهند. همه توی گروه اعلام آمادگی می‌کردند و خودشان را برای کمک می‌رساندند و من از این که باید روزم را مثل آدم‌های عاقل معمولی پشت میز کار بگذارم گرفته بودم.



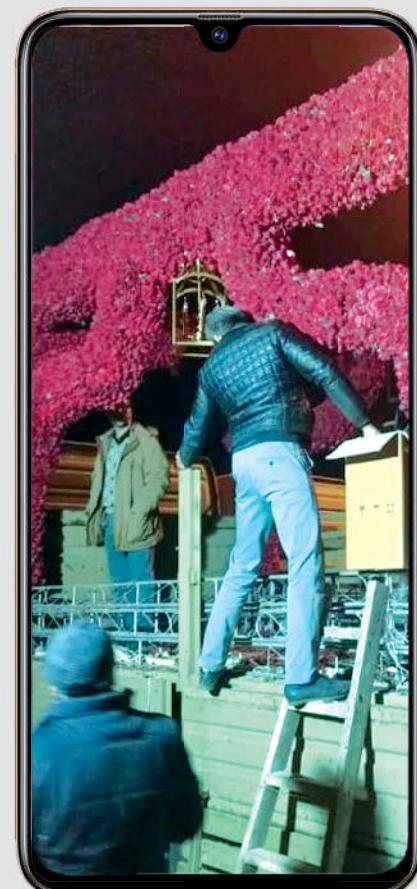
اول صبح چشمم را به عکسی که صدرا در صفحه مجازی‌اش منتشر کرده بود باز شد. عکس چند دسته گل‌رز قرمز را گذاشته بود که لای روزنامه‌های سفید پیچیده شده‌اند و زیرش فقط یک کلمه نوشته بود: #شهید. با خودم فکر کردم چه وجه تسمیه جالبی. گل‌های سرخ لای کاغذهای سفید مثل تن شهیدان بی‌کفن است. باز هم از معمولی نبودن خنده‌ای گوشه لبم نشست و شکلک قلبی نثار گل‌های کاغذپیچ و شهیدان کفن‌پیچ کردم و چشم‌هایم را بستم و خواب دم سحر را مزه مزه کردم.



صبح تشییع توی گروه پیام‌های افسوس و حسرت و عصبانیت بچه‌ها را می‌خوانم که گفته‌اند نمی‌شود تابوت‌ها را توی کامیون تزیین شده جاداد. یکی نوشته ارتقا‌ع کامیون خیلی کم است. یکی گفته تابوت‌ها جانی شوند. یکی نوشته باید روی خودرویی با ارتفاع بلندتر تشییع کرد و... اما تصمیم بر این می‌شود که کامیون‌های تزیین شده را خالی میان جمعیت تشییع‌کننده بفرستند. مردم در تمام مسیر جوری دور ماشین‌ها را می‌گیرند و اشک می‌ریزند و تبرک برمی‌دارند که انگار باور دارند حاج قاسم توی همین ماشین‌هاست. باور دارند این گل‌ها بوی حاج قاسم را می‌دهند.



یکی توی گروه به سلیقه بچه‌های طراح توپیده که چرا برای تشییع سردار گل قرمز سفارش دادید؟ قرار است همه کامیون را قرمز کنید؟ اصلاً دلیل منطقی‌اش کجاست؟... یکی جوابش را داده که رنگ قرمز، رنگ انتقام است. ماشین تشییع سردار باید به رنگ انتقام باشد... با خودم فکر می‌کنم از این منطقی‌تر نمی‌شود مجنون بود. به عکس گل‌های لای کاغذ سفید فکر می‌کنم و به این که آن همه شهید کفن پیچ، حالا قرار است دور تابوت یک شهید را بگیرند و بین مردم تشییع‌کننده راه ببرند.



اما حاج قاسم مثل همیشه همه تشریفات را کنار زد و در ساده‌ترین حالت روی یخچال یک کامیون ساده میان جمعیت آمد. حاج قاسم مثل همیشه به بچه‌هایی که شبانه روز تلاش می‌کردند خودرویی با شکوه برای تشییع مهیا کنند سلام رساند و خسته نباشید گفت و فهماند که این تجمعات روی لباس خاکی‌اش نمی‌نشیند. حاج قاسم مثل همیشه با تشریفات آدم‌های معمولی بیگانه بود. ساده‌تر از یک سرباز شهید میان جمعیت رفت که ثابت کند آدم‌هایی که معمولی نیستند همیشه کارهایی می‌کنند که از دید آدم‌های معمولی عجیب است.